

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

حمید رفیع
۱۱ اپریل ۲۰۲۴



حمید رفیع

رنسانس در اسلام

افرادی، مدعی می شوند که ابوالحسن بنی صدر و یارانش فریب روحانیت و روح الله خمینی را خوردند و نتیجه می گیرند که در ایجاد استبداد ولایت مطلقه فقیه که پلیدتر از استبداد پهلوی است، نقش داشته اند. آیا راست می گویند؟ از دید من نه، چرا؟ زیرا، روح الله خمینی، در مقابل جهانیان، نوزده تعهدی به ملت ایران داد، که خواسته های انقلاب مردم ایران بودند. او بارها ولایت را از آن جمهور مردم اعلام کرد، و در اعلامیه ها و مصاحبه ها سخنگوی اسلام به مثابه بیان استقلال و آزادی شد. هرچند که آن خواسته ها و افکار توسط ابوالحسن بنی صدر مطرح شده بودند، اما روح الله خمینی واقف بود که سخنگوی خواسته ها و بیانی شده بود که نافی اسلام فقهاتی بودند. از جمله، در نوفل لو شاتو، روح الله خمینی متعهد شده بود که نه خود او، و نه سایر روحانیان، در امور دولت دخالت نخواهند کرد. بعد از برگشت او به ایران بود که بیانش به تدریج تغییر کرد و بیشتر و بیشتر آلوده به زور شد، اعدام های سران رژیم استبدادی پهلوی بدون رعایت حقوق انسانی شان در محاکمه هائی عادلانه، ناشی از اولین چرخش های فکری و عملی او بودند.

در ماه های بعد از رویداد انقلاب، روحانیون و لباس شخصی های تمامیت خواه، استبداد جدید را پی می ریختند. وقتی پیش نویس قانون اساسی که ولایت را تنها حق جمهور مردم می شناخت تهیه شد، روح الله خمینی آن را امضاء کرد، بدون این که موازی با ولایت جمهور مردم، شریکی مثل شاه یا فقیه قائل شود. اما در کمیته مرکزی حزب جمهوری اسلامی تازه تأسیس، محمد بهشتی، علی اکبر هاشمی رفسنجانی، و همدستان مظفر بقائی- که در کودتای مرداد-اسد- ۱۳۳۲ علیه جنبش ملی کردن صنعت نفت و حکومت ملی دکتر مصدق نقش مهم داشتند- طرح ولایت فقیه را مطرح کردند. آنها در مجلس خبرگان برای بررسی پیش نویس قانون اساسی، بدون این که امتیاز نوشتن قانون اساسی، به مانند مجلس مؤسسان را داشته باشند، با کنار نهادن آن پیش نویس، شریکی به نام فقیه را وارد قانون اساسی کردند. دیرتر آن افراد، طرح کودتا علیه ولایت جمهور مردم و اولین منتخب مردم، آقای ابوالحسن بنی صدر را با حمایت روح الله

خمینی به اجراء گذاشتند. بدین نحو، با کودتای خرداد ۱۳۶۰، ولایت جمهور مردم و حق تعیین سرنوشت مردم ایران توسط خودشان کنار نهاده شد.

اما اگر اکثریت مردم ایران، به جای سنجیدن شخص با حق، حق را با شخص نمی سنجیدند، نه تک حزبی سازی (با شعار حزب فقط حزب الله)، نه اعدام سران رژیم استبدادی پهلوی، نه جانشین سازی ولایت جمهور مردم با ولایت فقیه، نه خیانت گروگانگیری کارمندان سفارت امریکا در تهران- که به قول آقای ابوالحسن بنی صدر ایران را به گروگان امریکا درآورد-، و بالاخره نه کودتا علیه جمهور مردم و منتخب شان، ممکن نمی شد.

آیا از تجربیات چگونگی دگر دیسی های انقلاب به ضد انقلاب درس گرفته ایم؟ آیا دیگر برای جمهور مردم در تعیین سرنوشت، شریک خواهیم پذیرفت؟ آیا حق را با شخص نخواهیم سنجید و به دنبال "رهبر" سازی و آلت فعل شدنی دیگر نخواهیم بود؟

از دید من، شناسائی علت ها و ضعف هائی که تأسیس استبداد حاکم را ممکن ساختند و رفع آن ضعف ها، لازمه نیک سازی پندار و نیز لازمه انقلاب (= تحول) در دین ها یا در مرام های خویش، از جمله در اسلام است.

ظالمان حاکم، به بهانه دین اسلام که در آن اجبار نیست (لا اکراه فی دین)، بیش از ۴۵ سال است که با انواع مختلف زور، اکراه و اجبار را حاکم کرده اند. این ظالمان مستبد، به رهبری روح الله خمینی، برای بقای استبداد خود، انواع جنایت ها و خیانت ها را مرتکب شدند و می شوند.

روزی محکومی پای چوبه دار گفت: ای آزادی، چه جنایت ها که به نام تو نمی کنند. امروز باید گفت: ای اسلام، چه جنایت ها که به نام تو نمی کنند. استبدادیان ولایت فقیه، چنان دین را از اعتبار انداخته اند که بر مبنای دین حرف زدن و دعوت به حق کردن، به گوش ها نا آشنا می آیند! زنده یاد علی شریعتی نوشته بود، روزی خواهد رسید که بی دینی، نماد روشنفکری خواهد شد.

از دید من، دین اسلام، به دو نحوه، و بر مبنای دو اصل راهنمای مختلف، وجود دارد:

۱- بر مبنای اصل راهنمای ثنویت که از خدا زور مطلق می سازد و انسان را در مقابلش هیچ می خواند و برای او تنها تکالیف را تعریف می کند. این نحوه که بر پایه موازنه قواء بین مسلط و زیر سلطه پدید می آید، برای انسان حقوقی نمی شناسد.

۲- بر مبنای اصل راهنمای موازنه عدمی که انسان نسبی در فضای بی اکراه توحید، جدای از خدا مطلق نیست و با استفاده از حقوق ذاتی و استعداد های درونی اش به سویش در رشد دائم است.

من که شانس فراگیری نحوه دوم را کنار استاد ابوالحسن بنی صدر داشته ام، الزامی می دانم که نحوه دوم که همه انسان ها را دارای حقوق ذاتی برابر و بدون کوچکترین تبعیض می داند، توسط هموطنان شناسائی شود.

از دید من، کافیت صحبت های خمینی، سران طالبان، سران القاعده، سران داعش را مقابل نوشته های سعدی یا حافظ قرار دهیم، تا راحت بتوانیم بفهمیم که کدام آنها، با نحوه اول به اسلام عمل می کنند و ارجاع می دهند، و کدام آنها با نحوه دوم. گفتن این که نحوه اول، اسلام "واقعی" است، چه از طرف طرفداران اسلام فقهتی و مسؤولان استبداد ولایت مطلقه فقیه ادعا شود، و چه از طرف دشمنان اسلام، فقط یک هدف داشته و آن سانسور نحوه دوم بوده و هست. من چنین سانسوری را نمی پذیرم و محکوم می کنم.

در آخر این که، حق بودن کلام حق، در خود آن کلام است، و نه در گوینده آن کلام. همچنین از دید من، کلام حق را خداوند می گوید، زیرا حق است و نه این که چون خداوند می گوید، حق است، اگر کلامی حقی شنیدیم و بدون توجه به گوینده آن، به حق بودنش پی بردیم، بپذیریم و بازگویش کنیم. چرا؟ زیرا:

۱- کلام حق از زیر تیغ سانسورها نجات یابد، و به‌گوش همگان برسد؛

۲- بیشمار شویم و ترور فزیکتی و شخصیتی انسان های مستقل و آزادی را که کلام حق می گویند به دست استبدادپرستان، دشوار شود .

شاد باشید.

۲۲ فروردین- حمل- ۱۴۰۳